

# کاریکاتور، تصویرسازی نگره‌های فلسفی

ولادیمیر کارائفسکی  
مترجم: علی هاشمی شهرکی

در زمانی دور از آثار هنری فلسفی نظرات  
مخبر از برجسته بوده‌اند. هر چه بنامه از هنر  
دور باشد که آثار هنری نیز بر نظرات فلسفی  
تأثیر گذاشته و می‌تواند.

آثار نویسندگان و فیلسوف مطرح فرانسوی  
را در بسیاری از دست‌نویس‌های اکتیویسم‌های  
فرانسوی، شاملی بر این مدعاست. نوشته‌های  
او ترکیبی عجیب از زیبایی هنر، فلسفه، نقد  
و روزنامه‌نگاری است. دلیل وجود و عدم‌وجود  
و نقد خردیالیزم، عناصر اصلی آثار محبوب  
سازتر هستند. ترجمه او مورد نقد است که آن  
نحوه از نوشته‌هایش عرضه‌کننده‌ی معمول‌هایی  
برور ادبی هستند. در آن دوره جریان‌های  
مباحث فلسفی آثار ادبی او را تحت تأثیر قرار داده  
بود و نظرات فلسفی سازتر به وضوح در زمانی  
نویسندگان داستانی و غیرداستانی است. چند  
می‌خورد.

تا قبل از تعامل فلسفه و هنر کارائفسکی  
در دیالکتیک و بی‌شک، دوره قرن بیستم را  
به فعالیت‌های خلاقانه‌ی هنرمندانی چون



پژوهش‌های فلسفی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



(تصویر ۱) هریستوف/بلغارستان

کاردون، توپور، کلود سر، سیرل، زلاتکوفسکی، زابرانسکی، استاینبرگ و بسیاری دیگر معطوف می‌سازد. کاریکاتورهای این دوره را می‌توان در یک دسته‌بندی خاص قرار داد و به عبارت دیگر می‌توان نام «معضل نگار» و یا «کاریکاتورهای فلسفی» را بر آنان نهاد. از آنجا که این کاریکاتورها گاهی همه به تفکرات پوچ‌گرایانه تمایل دارند، عنوان «کاریکاتورهای پوچ‌گرا» را نیز برآورده‌اند آن‌ها است. همانند نویسندگان پوچ‌گرا (کافکا، هارمس، سارتر و غیره) کاریکاتورهای پوچ‌گرا آثارشان متأثر از دیدگاه‌های فلسفی اگزیستانسیالیست‌ها و فلاسفه‌ای چون کرکه‌گور، هایدگر و سارتر بود. با کمی دقت می‌توان دید آثار آنان مضاف بر معانی عمیق انسانی، یادآور برخی از صحنه‌های ثابت تئاترهای پوچ‌گرا است.

بی‌شک باید اعتراف کرد که دیدگاه‌های فلسفی نیمه‌ی دوم قرن بیستم تأثیرات زیادی بر تغییر طرز تفکر کاریکاتورهای آن دوران گذاشت. کاراکترهای کاریکاتورهای آن عصر که انسانی خاص با تمامی کاستی‌هایش

بود، به شکل طعنه‌آمیز و مضحک به انسانی کوچک و نمادین در میان جمعیتی کثیر از انسان‌ها تبدیل شد. طبیعتاً این تغییر منجر به تغییراتی اساسی در گرافیک و جنس طراحی کاریکاتورها نیز شد. کاراکترهای کاریکاتورها نمایانگر انسان‌هایی ابتدایی بودند که به هیات نمادهایی مرسوم برای دنیای پوچ‌گرا در می‌آمدند. تمامی این کاراکترها مانند همزادانی بودند که از یک کاریکاتور به کاریکاتوری دیگر مهاجرت می‌کردند گویا آن‌ها از جهان واقعی نمی‌آمدند، بلکه سرریز شده از نیم‌آگاهی فردیت‌زده‌ی هنرمند بودند. چنین تغییری در کاراکترهای کاریکاتور تحت تأثیر دیدگاه‌های فلسفی‌ای شکل گرفت که نمایانگر فردیت‌زدایی انسان در جامعه بود.



(تصویر ۲) دژنو/لهستان



(تصویر ۳) لئوریانو / ایتالیا

فیلسوفانی چون شوپنهاور، هایدگر، نیچه و ... در نوشته‌های خود فرآیند برابر سازی فردیت انسانی را بیان می‌کردند. آنان از تبدیل انسان معاصر به جزئی کوچک از جمع انسانی خبر می‌دادند؛ عنصری غمگین، ملال‌آور و مایوس که در تکاپوی رسیدن به برابری و مساواتی جعلی است.

این نکته قابل ذکر است که چنین تغییراتی در طرز تفکر کاریکاتورریست‌ها همسو با طرز زندگی هنری در غرب بود. تکامل هنر کاریکاتور در کشورهای شرق اروپا مسیر دیگری را پیمود. کاریکاتورریست‌های آن کشورها تحت تاثیر دیدگاه‌های فلسفی مارکس و لنین بودند. هر چند برابری افراد یک جامعه مهم‌ترین اصل نظریات این فلاسفه بود، اما رژیم استبدادی هنرمندان را از بیان و بررسی تاثیرات عمیق این تگره در جامعه باز می‌داشت. مد و روش کاری موسوم به «رنالیسم سوسیالیستی» تنها روش مجاز در هنر شناخته می‌شد. این روش کار به هنرمندان دیکته می‌کرد تا رقابتی سیاسی رژیم‌های کمونیستی را به باد نقد و انتقاد بکشند و در عین حال منحصرأ دیدگاه‌های فلسفی ایدئولوژی کمونیسم را منعکس کنند. به همین خاطر هنر کاریکاتور در کشورهای بلوک شرق ناگزیر ماهیتی حکومتی پیدا کرد. کاریکاتورریست‌ها دیگر هنرمند به معنی اخص کلمه نبودند بلکه به ارتشی از کارگران خدمتگزار رژیم بدل شدند. و به همین دلیل بود که آن‌ها قادر به آزاداندیشی نبودند.

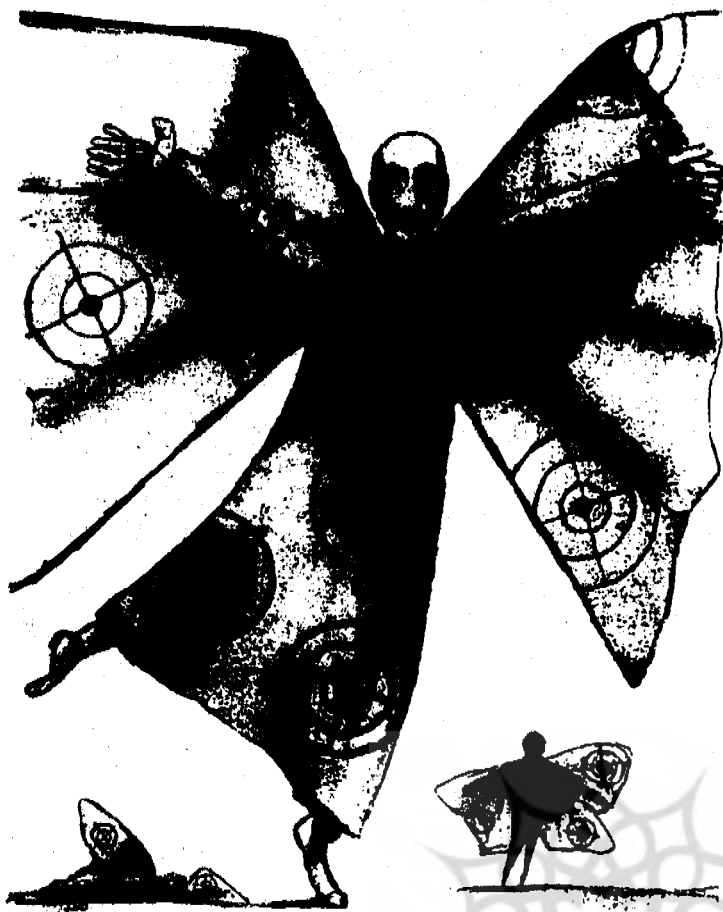
اما در این مقال هنرمندانی مدنظر ما هستند که با ایده‌های فلسفی خود جهانی شخصی برای خود می‌سازند؛ جهانی که شباهت‌هایی زیاد با دیدگاه‌های فلاسفه‌ی آزاداندیش دارند. فردریش نیچه فیلسوف آلمانی در کتاب «چنین



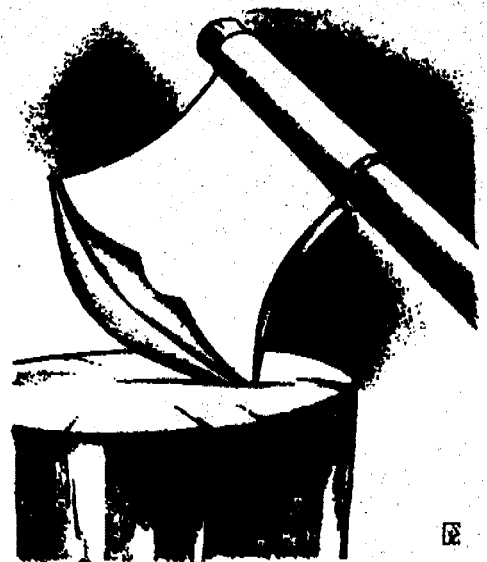
(تصویر ۲) میخائیل زلاتکوفسکی / روسیه



(تصویر ۷) استفانویچ / مقدونیه



(تصویر ۲) زیونجهف / بلغارستان

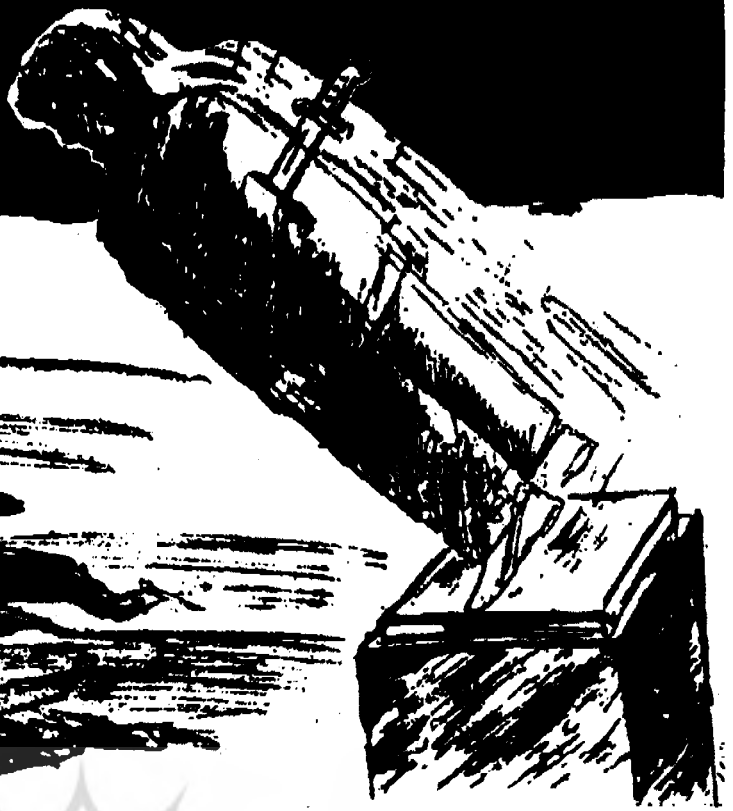


(تصویر ۵) لیبمیتروف / بلغارستان

گفت زرتشت « خود بیاناتی دارد که که می توان ما به ازای آن را در آثار کاریکاتوریست های مختلف جهان پیدا کرد. یا این که نسکی در شخصیت خلاق و مبتکر هنرمندان نیست، اما برخی از کاریکاتورهای آنان به گونه ای است که گویا جملات این فیلسوف بزرگ را تصویرسازی کرده اند. برای روشن شدن این مطلب به چند نمونه از کاریکاتورهایی که متأثر از نوشته های نیچه است نگاهی می اندازیم. با احترام به هریستوف هنرمند بلغاری و دژنو کاریکاتوریست لهستانی، می توان گفت آثارشان (تصاویر ۲ و ۳) گویا تصویرسازی این جمله از نیچه است: «چو پانی نیست، آنچه وجود دارد گله است!»



(تصویر ۸) کلود سر / فرانسه



(تصویر ۹) ز. کرسسکی / مقدونیه

جای نخواهد آورد. این اظهارات در اثر هنرمند رومانیایی ت. رمی (تصویر ۱۰) به وضوح دیده می‌شود.

در تصاویر ۱۱ تا ۱۲ هم که توسط هنرمندانی از کشورهای متفاوت خلق شده‌اند و همچنین در تعداد بی‌شماری از آثار کاریکاتوریست‌های دیگر جهان می‌توان رابطه‌ی با این قطعه از

اثری دارد (تصویر ۹) متأثر از این فیلسوف: «تو مرا محترم می‌داری، مرا بالا می‌نشانی، اما اگر روزی آن بالانشسته سقوط کند چه؟ مراقب باش! آن بت می‌تواند تو را بکشد.»  
«شما در حقیقت نمی‌توانید نقابی بهتر از چهره‌های خود بر چهره بگذارید. شاید بتوانید خود را معاصر سازید، ولی دیگر کسی شما را به

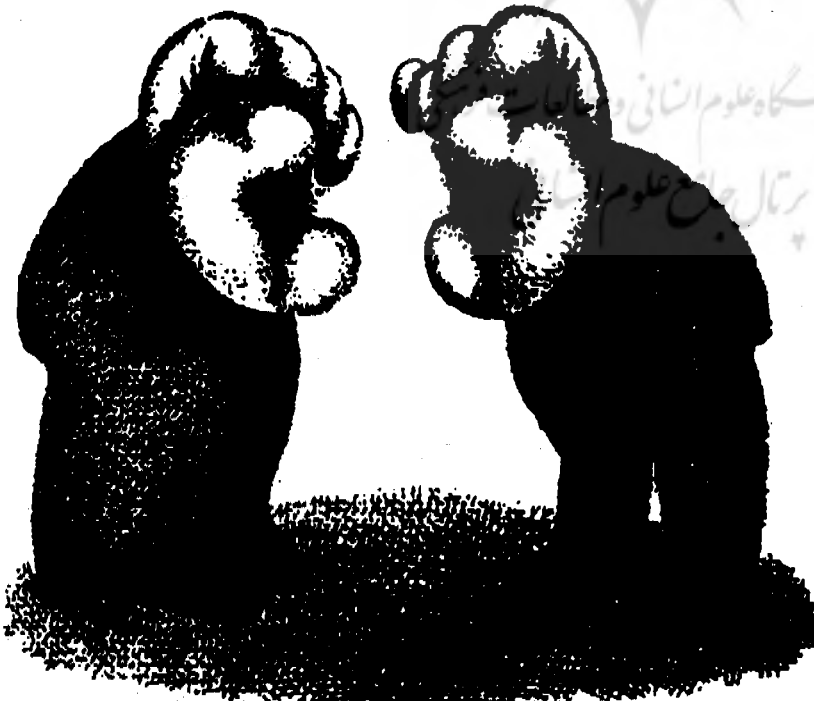
«انسان چیست؟ دسته‌ای از مارهای وحشی. آن‌ها می‌خزند و در جهان به دنبال شکار می‌گردند.» این جمله از نیچه را نیز می‌توان در اثری از ل. ترویانو هنرمند ایتالیایی مشاهده کرد (تصویر ۳).

طرحی از کاریکاتوریست روسی میخائیل زلاتکوفسکی (تصویر ۴) نیز بیان‌گر این جمله است: «از تمامی نوشته‌هایم، آن‌هایی را دوست می‌دارم که با خون خود نوشته‌ام.»

ذهنیته‌ی مشابه را می‌توان در اثر هنرمند بلغاری بلگار ل. دیمیتروف پیدا کرد (تصویر ۵). او نیز گویا اثر خود را بر اساس این جمله از نیچه به وجود آورده است: «خشم نیست که می‌کشد، بلکه لبخند است.»

در اثری از هنرمند دیگر از بلغارستان ز. یونچف (تصویر ۶) این عبارت در ذهن نقش می‌بندد: «تو از آن‌ها بالاتر آمده‌ای، اما هر چه بالاتر بروی در چشم حسودان خود کوچک‌تر می‌شوی. آن که پرواز می‌کند بیش از همه مورد تنفر قرار می‌گیرد.»

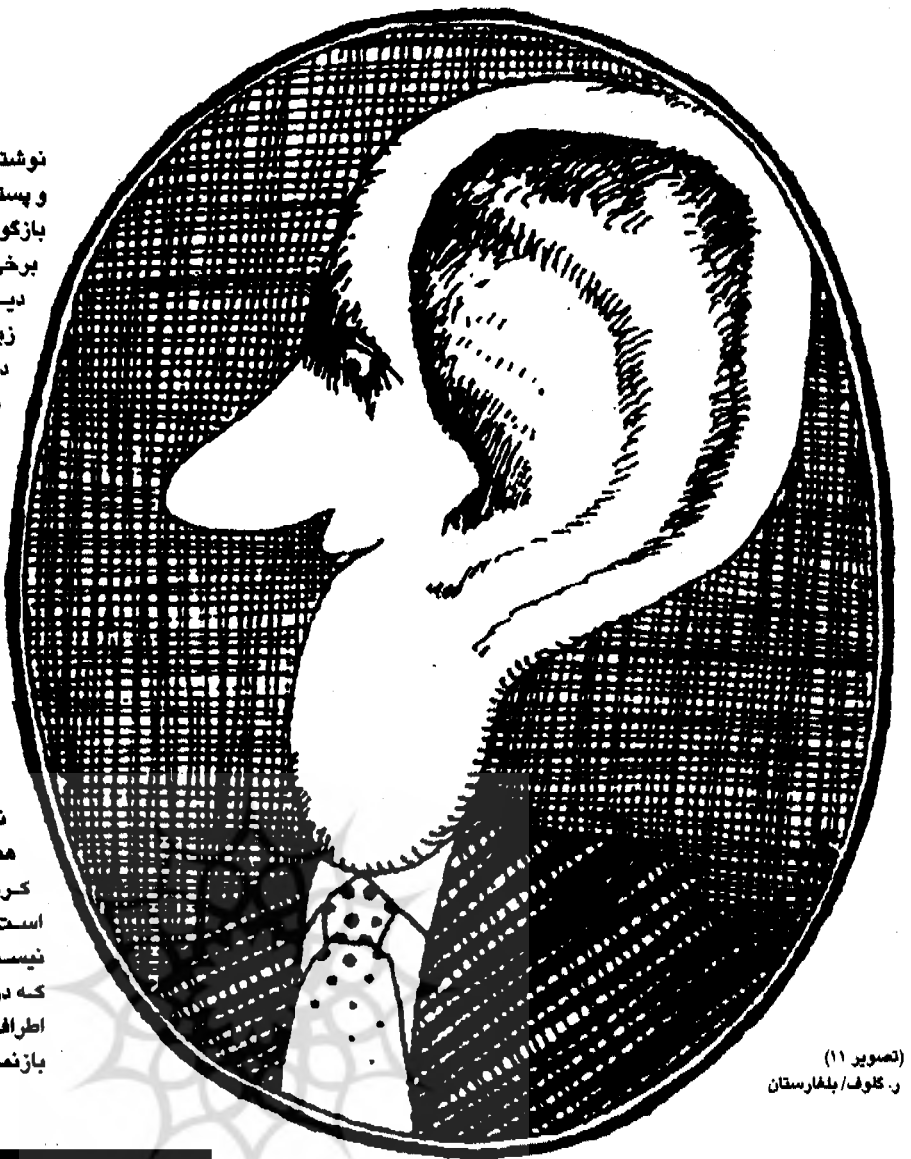
در تصاویر شماره‌ی ۷ و ۸ از کاریکاتوریست مقدونیه‌ای استفانویچ و هنرمند فرانسوی کلود سر هم می‌توان ارتباطی کم‌رنگ با این گفته‌ی نیچه یافت: «به آینه نگاه می‌کردم؛ گریه‌ام گرفت و قلبم به درد آمد. من چهره‌ی خود را نمی‌دیدم، من چهره‌ی شیطان را می‌دیدم که لبخندی کنایه‌آمیز بر آن نقش بسته بود.»  
هنرمندی دیگر از مقدونیه، ز. کرسسکی هم



(تصویر ۱۲) ه. استارک / آلمان

نوشته‌های نیچه یافت: «من چیزهای نفرت‌انگیز و پستی‌هایی را دیده‌ام که به هیچ عنوان مایل به بازگو کردن‌شان نیستم. ترجیح می‌دهم از کنار برخی‌شان با سکوت بگذرم: من انسان‌هایی را دیدم که از همه نظر کمبود دارند به جز تعداد زیادشان؛ انسان‌هایی که هیچ نیستند جز دهان یا شکمی بزرگ و یا یک چیز بزرگ دیگر آن‌ها را به درون بخوان بیرون فلج می‌کند. من از گوشه‌نشینی خود خارج شدم و از پلی برای اولین بار عبور کردم؛ آنچه دیدم باورناپذیر بود. من مدام در حال نگاه کردن بودم و در نهایت گفتم: این یک گوش است! یک گوش به بزرگی یک انسان! دقیق‌تر نگاه کردم. البته چیزی به پشت گوش قدم می‌گذاشت، کوچک، کسل و نحیف. آن بزرگی بر پایه‌ای کوچک قرار داشت و آن پایه همان انسان بود!»

مقال‌های زیادی را از همخوانی در نوشته‌های فلاسفه و کاریکاتورهای هنرمندان کاریکاتوریست می‌توان مجموع کرد. حتی با نادیده گرفتن این مباحث، واضح است که کاریکاتور ژانری صرفاً سرگرم‌کننده نیست. کاریکاتوریست‌ها متفکرانی هستند که در اندازه‌ی خود، تلاش دارند دنیای پوچ اطراف‌مان را در چهارچوب ژانر هنری خود بازنمایی کنند.



(تصویر ۱۱)  
ر. گلوفا / بلغارستان

(تصویر ۱۲) هانس ک. راخ / آلمان



(تصویر ۱۳) چ. وارناس / ایتوانی

